

کلیات اشعار

اقبال لاهوری

به کوشش فریدون اسلام‌نیا

ناشر:

انتشارات حسینی اصل

سرشناسه: اقبال لاهوری، محمد، ۱۸۷۷-۱۹۳۸

Iqbal Muhammad . ۱۸۷۷-۱۹۳۸

عنوان و نام پدید آور: کلیات اقبال لاهوری / مقدمه و تصحیح فریدون اسلام نیا

مشخصات نشر: ارومیه - حسینی اصل ۱۳۸۸ مشخصات ظاهری: ۵۲۴ ص

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۵۱-۳۶-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴

شناسه افزوده: اسلام نیا فریدون ۱۳۴۴

رده بندی کنگره: الف ۷۱۲۸۷/الف ۹۲۳۹ PIR

رده بندی دیویی: ۸۶۲/۸۱۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۳۷۹۶۲



ارومیه - خیابان شهید منتظری - تلفن ۲۳۵۲۴۰۳

نام کتاب: کلیات اقبال لاهوری

مؤلف: اقبال لاهوری

به کوشش: فریدون اسلام نیا

بازنگری و صفحه آرائی: زاهد ویسی

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

چاپ: اول - ۱۳۸۹

ناشر: مؤسسه انتشاراتی حسینی اصل

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۵۱-۳۶-۱

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

۱۹.....	مقدمه
۲۰.....	تحصیلات
۲۰.....	آثار
۲۲.....	اقبال موحد
۲۳.....	اندیشه
۲۵.....	مبارزات
۲۸.....	اهداف هندوها
۳۰.....	مخالفان اقبال
۳۲.....	اقبال و عرفای بزرگ ایران زمین
۳۳.....	اقبال و مولوی
۳۳.....	پیوند فکری اقبال با مولوی
۳۶.....	پیوند فکری اقبال با حافظ شیرازی
۳۹.....	اسرار خودی
۳۹.....	تمهید
	در بیان اینکه اصل نظام عالم از خودی است و تسلسل حیات تعینات وجود بر استحکام
۴۴.....	خودی انحصار دارد
۴۶.....	در بیان اینکه حیات خودی از تخلیق و تولید مقاصد است
۴۸.....	در بیان اینکه خودی از عشق و محبت استحکام می‌پذیرد
۵۱.....	در بیان اینکه خودی از سؤال ضعیف می‌گردد
	در بیان اینکه چون خودی از عشق و محبت محکم می‌گردد قوای ظاهره و مخفیة نظام
۵۳.....	عالم را مسخر می‌سازد
	حکایت درین معنی که مسئله نفی خودی از مخترعات اقوام مغلوبه‌ی بنی نوع انسان
۵۴.....	است که به این طریق مخفی اخلاق اقوام غالبه را ضعیف می‌سازد

۱۳۳.....	الله الصّمد.....
۱۳۶.....	لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.....
۱۳۸.....	وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.....
۱۳۹.....	عرض حال مصنّف به حضور رحمتُ للعالمین.....
۱۴۳.....	پیام مشرق در جواب گوته شاعر آلمانی.....
۱۴۹.....	لاله‌ی طور.....
۱۷۱.....	افکار.....
۱۷۱.....	گل نخستین.....
۱۷۱.....	دعا.....
۱۷۱.....	هلال عید.....
۱۷۲.....	تسخیر فطرت.....
۱۷۲.....	(۱) میلاد آدم.....
۱۷۲.....	(۲) افکار ابلیس.....
۱۷۲.....	(۳) اغوای آدم.....
۱۷۳.....	(۴) آدم از بهشت بیرون آمده می‌گوید.....
۱۷۳.....	صبح قیامت.....
۱۷۳.....	(۵) آدم در حضور باری.....
۱۷۴.....	بوی گل.....
۱۷۴.....	نوای وقت.....
۱۷۵.....	فصل بهار.....
۱۷۶.....	حیات جاوید.....
۱۷۷.....	افکار انجم.....
۱۷۷.....	زندگی.....
۱۷۷.....	محاوره علم و عشق.....
۱۷۸.....	سرود انجم.....

۱۷۹	نسیم و صبح
۱۷۹	پندباز با بچه خویش
۱۸۰	کرم کتابی
۱۸۱	کبر و ناز
۱۸۱	لاله
۱۸۲	حکمت و شعر
۱۸۲	کرمک شب تاب
۱۸۲	پهنای شب افروخت
۱۸۳	حقیقت
۱۸۳	نغمه ساریان حجاز
۱۸۴	قطره آب
۱۸۴	محاوړه‌ی مابین خدا و انسان
۱۸۷	ساقی نامه
۱۸۸	شاهین و ماهی
۱۸۸	کرمک شب تاب
۱۸۹	تنهایی
۱۸۹	شب‌نم
۱۹۰	عشق
۱۹۱	اگر خواهی حیاط اندر خطر زی
۱۹۱	جهان عمل
۱۹۱	زندگی
۱۹۲	حکمت فرنگ
۱۹۲	حور و شاعر
۱۹۳	زندگی و عمل
۱۹۳	الملك لله

جوى آب.....	۱۹۳
نامه عالمگیر.....	۱۹۴
بهشت.....	۱۹۵
کشمیر.....	۱۹۵
عشق.....	۱۹۶
بندگی.....	۱۹۶
غلامی.....	۱۹۷
چیستان شمیر.....	۱۹۷
جمهوریت.....	۱۹۷
به مبلغ اسلام در فرنگستان.....	۱۹۷
غنی کشمیری.....	۱۹۸
خطاب به مصطفی کمال پاشا ایده الله.....	۱۹۸
طیاره.....	۱۹۹
عشق.....	۱۹۹
تهذیب.....	۲۰۰
می باقی.....	۲۰۱
غزلیات.....	۲۰۱
به یکی از صوفیه نوشته شد.....	۲۱۰
نقش فرنگ.....	۲۱۷
پیام.....	۲۱۷
جمعیت الاقوام.....	۲۱۹
شوبنهاور و نیچه.....	۲۱۹
فلسفه و سیاست.....	۲۲۰
صحبت رفتگان (در عالم بالا).....	۲۲۰
تولستوی.....	۲۲۰

۲۲۰.....	کارل مارکس
۲۲۰.....	هگل
۲۲۱.....	تولستوی
۲۲۱.....	مزدک
۲۲۱.....	کوهکن
۲۲۲.....	بایرن
۲۲۲.....	نیچه
۲۲۲.....	جلال و هگل
۲۲۳.....	پتوفی
۲۲۳.....	محاوره مابین حکیم فرانسوی اگوست کنت و مرد مزدور
۲۲۴.....	هگل
۲۲۴.....	جلال و گوته
۲۲۵.....	پیغام برگسن
۲۲۵.....	میخانه‌ی فرنگ
۲۲۵.....	موسیو لنین و قیصر ویلهلم
۲۲۶.....	حکما
۲۲۶.....	لاک
۲۲۶.....	کانت
۲۲۶.....	برگسن
۲۲۷.....	شعرا
۲۲۷.....	برونینک
۲۲۷.....	بایرن
۲۲۷.....	غالب
۲۲۷.....	بلخی
۲۲۷.....	خرابات فرنگ

۲۲۸.....	خطاب به انگلستان
۲۲۸.....	قسمت نامہ سرمایہ دار و مزدور
۲۲۸.....	نوی مزدور
۲۲۹.....	آزادی بحر
۲۲۹.....	خرده
۲۳۳.....	زبور عجم
۲۳۳.....	به خوانندہی کتاب
۲۴۰.....	آرزو
۲۵۲.....	زبور عجم
۲۵۹.....	دگر آموز
۲۶۰.....	از خواب گران خیز
۲۸۱.....	گلشن راز جدید
۲۸۱.....	تمہید
۲۸۲.....	سؤال اول
۲۸۳.....	جواب
۲۸۴.....	سؤال دوم
۲۸۴.....	جواب
۲۸۶.....	سؤال سوم
۲۸۶.....	جواب
۲۸۸.....	سؤال چہارم
۲۸۸.....	جواب
۲۹۰.....	سؤال پنجم
۲۹۱.....	سؤال ششم
۲۹۱.....	جواب
۲۹۳.....	سؤال ہفتم

جواب.....	۲۹۳
سؤال هشتم.....	۲۹۵
جواب.....	۲۹۵
سؤال نهم.....	۲۹۶
جواب.....	۲۹۶
غزل.....	۲۹۷
خاتمه.....	۲۹۷
بندگی نامه.....	۲۹۹
در بیان فنون لطیفه‌ی غلامان موسیقی.....	۳۰۱
مصورى.....	۳۰۲
مذهب غلامان.....	۳۰۴
در فن و تعمیر مردان آزاد.....	۳۰۶
جاوید نامه.....	۳۰۹
مناجات.....	۳۰۹
تمهید آسمانی.....	۳۱۲
نخستین روز آفرینش.....	۳۱۲
نکوهش آسمان زمین را.....	۳۱۲
نغمه ملانک.....	۳۱۳
تمهید زمینی.....	۳۱۴
آشکارا می‌شود روح حضرت بلخی و شرح می‌دهد اسرار معراج را.....	۳۱۴
غزل.....	۳۱۴
زروان که روح زمان و مکان است مسافر را به سیاحت عالم علوی می‌برد.....	۳۱۹
زمزمه‌ی انجم.....	۳۲۰
افلاک.....	۳۲۳
فلک قمر.....	۳۲۳

- ۳۲۷.....نُه تا سخن از عارف ہندی
- ۳۲۸.....جلوہی سروس
- ۳۲۹.....نوی سروس
- ۳۲۹.....حرکت بہ وادی یرغمین کہ ملائکہ او را وادی طواسین می نامند
- ۳۳۱.....طاسین گونم
- ۳۳۱.....توبہ آوردن زن رقاصہی عشوہ فروش
- ۳۳۴.....طاسین مسیح
- ۳۳۵.....طاسین محمد (ص)
- ۳۳۷.....فلک عطارد
- ۳۳۷.....زیارت ارواح جما الدین افغانی و سعید حلیم پاشا
- ۳۳۹.....افغانیت
- ۳۳۹.....زندہ رود
- ۳۳۹.....افغانی
- ۳۳۹.....دین و وطن
- ۳۴۰.....اشتراک و ملوکیت
- ۳۴۱.....سعید سلیم حلیم پاشا
- ۳۴۱.....شرق و غرب
- ۳۴۳.....زندہ رود
- ۳۴۳.....افغانی
- ۳۴۳.....محکمت عالم قرآنی
- ۳۴۳.....خلافت آدم
- ۳۴۵.....حکومت الہی
- ۳۴۷.....ارض ملک خداست
- ۳۴۸.....حکمت خیرکثیر است
- ۳۴۹.....زندہ رود

۳۴۹.....	سعید حلیم پاشا.....
۳۵۰.....	افغانی.....
۳۵۱.....	پیام افغانی به ملت روسیه.....
۳۵۲.....	پیر بلخی به زنده رود می گوید که شعری بیار.....
۳۵۴.....	غزل زنده رود.....
۳۵۶.....	مجلس خدایان اقوام قدیم.....
۳۵۷.....	نغمه‌ی بعل.....
۳۵۸.....	فرو رفتن به دریای زهره و دیدن ارواح فرعون و کشتن را.....
۳۵۸.....	غزل.....
۳۶۰.....	نمودار شدن درویش سودانی.....
۳۶۲.....	فلک مریخ، اهل مریخ.....
۳۶۳.....	بر آمدن انجمنشناس مریخی از رصدگاه.....
۳۶۵.....	گردش در شهر مرغدین.....
۳۶۷.....	احوال دوشیزه مریخ که دعوی رسالت کرده.....
۳۶۸.....	تذکیر نبیه‌ی مریخ.....
۳۷۰.....	فلک مشتری.....
	ارواح حلاج و غالب و قره‌الین طاهره که به نشیمن بهشتی نگرویدند و به گردش
۳۷۰.....	جاودان گراییدند.....
۳۷۱.....	نوای حلاج.....
۳۷۲.....	نوای غالب.....
۳۷۲.....	نوای طاهره.....
۳۷۳.....	زنده رود مشکلات خود را در پیش ارواح بزرگ می گوید.....
۳۸۰.....	نمودار شدن خواجه اهل فراق ابلیس.....
۳۸۲.....	ناله‌ی ابلیس.....
۳۸۳.....	فلک زحل.....

- ۳۸۴..... قلزم خونین.....
- ۳۸۴..... آشکارا می شود روح هندوستان.....
- ۳۸۴..... روح هندوستان ناله و فریاد می کند.....
- ۳۸۶..... فریاد یکی از زورق نشینان قلزم خونین.....
- ۳۸۷..... آن سوی افلاک.....
- ۳۸۷..... مقام حکیم آلمانی نیچه.....
- ۳۸۹..... حرکت به جنت فردوس.....
- ۳۹۰..... قصر شرف النساء.....
- ۳۹۲..... زیارت امیر کبیر حضرت سید علی همدانی و ملا طاهر غنی کشمیری.....
- ۳۹۲..... در حضور شاه همدان.....
- ۳۹۸..... صحبت با شا عر هندی برتری هری.....
- ۳۹۹..... حرکت به کاخ سلاطین مشرق نادر ابدالی، سلطان شهید.....
- ۴۰۲..... نمودار می شود روح ناصر خسرو علوی و غزلی مستانه سرانیده غایب میشود.....
- ۴۰۶..... پیغام سلطان شهید به رود کاویری (حقیقت حیات و مرگ و شهادت).....
- ۴۰۸..... زنده رود رخصت می شود از فردوس برین و تقاضای حوران بهشتی.....
- ۴۱۳..... خطاب به جاوید (سخنی به نژاد نو).....
- ۴۲۱..... مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق.....
- ۴۲۱..... به خواننده ی کتاب.....
- ۴۲۱..... تمهید.....
- ۴۲۳..... خطاب به مهر عالمتاب.....
- ۴۲۴..... حکمت کلیمی.....
- ۴۲۵..... حکمت فرعونیی.....
- ۴۲۷..... لا اله الا الله.....
- ۴۲۸..... فقر.....
- ۴۳۲..... مرد حر.....

در اسرار شریعت.....	۴۳۴
اشکی چند برافتراق هندیان.....	۴۳۶
سیاست حاضره.....	۴۳۸
حرفی چند با امت عربیه.....	۴۴۰
پس چه باید کرد ای اقوام شرق.....	۴۴۲
در حضور رسالت مآب (ص).....	۴۴۶
مثنوی مسافر.....	۴۵۱
خطاب به اقوام سر حد.....	۴۵۲
مسافر وارد می شود به شهر کابل! و حاضر می شود.....	۴۵۴
به حضور اعلی حضرت شهید.....	۴۵۴
بر مزارشهنشاه بابر خلد آشیانی.....	۴۵۶
سفر به غزنی و زیارت مزار حکیم ستانی.....	۴۵۶
روح حکیم ستانی از بهشت برین جواب می دهد.....	۴۵۷
بر مزار سلطان محمود علیه الرحمه.....	۴۵۸
مناجات مرد شوریده در ویرانهی غزنی.....	۴۵۹
قندهار و زیارت خرقه‌ی مبارک.....	۴۶۱
غزل.....	۴۶۱
بر مزار حضرت احمد شاه بابا علیه الرحمه مؤسس ملت افغانیه.....	۴۶۲
خطاب به پادشاه اسلام اعلی حضرت ظاهر شاه ایده الله بنصره.....	۴۶۳
ارمغان حجاز.....	۴۶۷
حضور حق.....	۴۶۷
حضور حق.....	۴۶۷
حضور رسالت (ص).....	۴۷۳
حضور ملت.....	۴۸۹
بحق دل بند و راه مصطفی رو.....	۴۸۹

۴۹۱.....	خودی
۴۹۱.....	انا الحق
۴۹۳.....	صوفی و ملا
۴۹۴.....	بلخی
۴۹۵.....	پیام فاروق
۴۹۷.....	شعراى عرب
۴۹۸.....	ای فرزند صحرا
۴۹۹.....	تو چه دانی که درین گرد سواری باشد
۵۰۰.....	خلافت و ملوکیت
۵۰۱.....	ترک عثمانی
۵۰۱.....	دختران ملت
۵۰۲.....	عصر حاضر
۵۰۳.....	برهمن
۵۰۴.....	تعلیم
۵۰۶.....	تلاش رزق
۵۰۶.....	نهنگ با بجه خویش
۵۰۶.....	خانمه
۵۰۹.....	حضور عالم انسانی
۵۰۹.....	تمهید
۵۱۴.....	خودی
۵۱۵.....	جبر و اختیار
۵۱۶.....	موت
۵۱۶.....	بگو ابلیس را
۵۱۷.....	ابلیس خاکی و ابلیس ناری
۵۱۸.....	به یاران طریق

مقدمه

طلوع کوکب اقبال در افق شبه قاره و برای مردم مسلمان آن، طالعی سعد و فرخنده بود. آتشی که اقبال برای روشن کردن افکار و ارشاد و راهنمایی قوم خود برافروخت، نه تنها در برابر هر گونه حادثه زمان استوار و پابرجا ماند، بلکه هر روز که می‌گذرد اشعه آن ساطع‌تر و پرتو درخشانش امیدبخش‌تر می‌گردد. چون استقلال کشور بزرگ و مسلمان پاکستان به همت افکار و اراده والای او به وجود آمد. اقبال بزرگ‌ترین منظومه‌سرای عرفانی و حکمی قرون اخیر و نامدارترین شاعر فلسفی و مذهبی و غزل‌سرای فرهنگ و ادب فارسی معاصر است.

میراث فرهنگی و عرفانی او که زیور مثنوی قرار گرفت، سالهاست که آبشخور پرسشها و سرگشتگی‌های انسان است و تعالیم هوشمندانه‌اش، آموزنده‌ی دانایی‌ها و توانایی‌هاییست که در پرتو دیوان او می‌توان در عسرت و پریشانی و تهاجم طوفانها و تلاطم زمانه خویشتن را آرامش داد.

اقبال عارفی پاک‌سرشت، دانشمند و فیلسوفی بصیر و روشن‌فکر، مرد دین و دنیا، ایمان و دانش، عقل و احساس، فلسفه و ادب، خدا و مردم، پرستش و جهاد، شاعری آزاده، بشر دوست، مرد دیروز و امروز از همه مهمتر سیاستمداری آینده‌نگر بود. وی در حقیقت یک مسلمان واقعی بود که اسلام را دین عقیده و جهاد و شمشیر و عدل و قسط می‌دانست و عقیده داشت که اسلام یک انقلاب دائم و مبارزه همیشگی بر محور دین است.

اقبال در نهم نوامبر ۱۸۷۷ برابر هیجدهم آبان ماه ۱۲۵۶ ه.ش در شهر سیالکوٹ پاکستان دیده به جهان گشود و در بیست و یکم آوریل ۱۹۳۸ میلادی برابر یکم اردیبهشت ۱۳۱۷ ه.ش به دیدار حق شتافت. آرامگاهش در شهر لاهور پاکستان مورد بازدید عام و خاص قرار دارد.^۱

تحصیلات

اقبال بعد از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۲۷۶ ه. ش لیسانس خود را از کالج دولتی لاهور دریافت نمود و به علت ممتاز بودن در دانشکده مدال طلا نیز به وی تعلق گرفت. در سال ۱۲۸۴ ه. ش بنا به توصیه دکتر آرنولد برای ادامه تحصیلات به لندن سفر کرد.

در سال ۱۲۸۶ ه. ش برای تحقیقات لازم درباره‌ی رساله‌ی دکترای فلسفه خود به شهر هایدلبرگ آلمان رفت. در سال ۱۲۸۷ ه. ش در دانشگاه کمبریج لندن در دوره دکترای فلسفه ثبت نام کرد و در آنجا با دکتر میک ینگرت، پروفیسور ادوارد براون و پروفیسور نیکلسون از خاورشناسان مشهور ارتباط برقرار کرد و در سال ۱۲۸۷ ه. ش دکترای فلسفه را از دانشگاه مونیخ آلمان به دست آورد و در همان سال به لاهور برگشت.

در سال ۱۳۲۰ ه. ش انجمن علمی انگلیس به نشانه‌ی تقدیر علمی و شعر و فلسفه - اش نشان king hood را به وی اعطا نمود.^۱

در سال ۱۳۰۵ ه. ش اقبال به عضویت شورای قانون گذاری پنجاب برگزیده شد. در سال ۱۳۰۷ ه. ش اتحادیه انجمن های مسلمانان مدارس از او دعوت به سخنرانی نمود. همین سلسله سخنرانیها بود که در کتابی بنام احیای فکر دینی در اسلام منتشر شد. در سال ۱۳۱۲ ه. ش اقبال با موسولینی دیکتاتور فاشیست ایتالیا ملاقات نمود و او را نصیحت کرد. در همان سال به اسپانیا سفری کوتاه نمود و در مسجد قرطبه نماز گزارد، به دعوت ظاهر شاه، اقبال به افغانستان سفر کرد و اساس تعلیم و تعلم اسلام را طراحی نمود.

آثار

عمده آثار اقبال به دو زبان فارسی و اردو است که عبارتند از:

- ۱- تاریخ سیر فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه در ایران
- ۲- علم اقتصاد در سال (۱۹۰۴. م) در لاهور به زبان اردو، این کتاب اولین اثر مسلمین در قرون جدید در این زمینه بود.
- ۳- یادداشت ها: انعکاس پراکنده به انگلیسی (۱۹۰۱. م) این کتاب در سال ۱۹۶۱ در لاهور منتشر شد.

- ۴- مثنوی اسرار خودی (۱۹۱۵. م) به فارسی
- ۵- مثنوی رموز بی خودی (۱۹۱۸. م) به فارسی
- ۶- پیام مشرق (۱۹۲۳. م) به فارسی در جواب گوته شاعر و حافظ شناس آلمانی
- ۷- بانگ درا در (۱۹۲۴. م) به زبان اردو.
- ۸- زبور عجم (۱۹۲۷. م) شامل دو قسمت: بخش اول حاوی غزلیات و قطعات و مسمطات و ترجیع بندها است.
- بخش دوم مثنویهای گلشن راز و بندگی نامه که در مذمت غلامی و اسارت و تحت استعمار زندگی کردن است. این کتاب نیز بزبان فارسی است.
- ۹- جاویدنامه (۱۹۳۲. م) مسافرت تخیلی شاعر به افلاک و آن سوی عوالم علوی است و مولانای رومی راهنما و مرشد اقبال در این سیر عرفانی است. این کتاب نیز به زبان فارسی است.
- ۱۰- احیای فکر دینی در اسلام (۱۹۳۴م) به اردو، این کتاب توسط احمد آرام به فارسی ترجمه شده است.
- ۱۱- مثنوی مسافر (۱۹۳۴م) حاوی شرح مسافرت اقبال به افغانستان در ماههای اکتبر و نوامبر ۱۹۳۴ به زبان فارسی است.
- ۱۲- مثنوی چه باید کرد (۱۹۳۶. م) که مثنوی مسافر هم ضمیمه آن چاپ شده است (فارسی).
- ۱۳- باب جبرئیل (۱۹۳۵. م) به زبان اردو.
- ۱۴- ضرب کلیم (۱۹۳۶. م) به زبان اردو.
- ۱۵- ارمغان حجاز شامل دو بیتی های فارسی و منظومه های اردو است که در سال ۱۹۳۸م در حدود شش ماه بعد از درگذشت اقبال منتشر شد.
- کلیات اقبال اولین بار در سال ۱۳۴۲ هـ ش در تهران انتشار یافت، در سال ۱۳۵۲ هـ ش تجدید چاپ شد. از سال ۱۹۷۳. م کلیات اردو بطور جدا گانه در لاهور انتشار یافت. اقبال ۱۸ هزار بیت شعر سروده است که دو سوم آن فارسی است.^۱
- کتاب حاضر کلیات فارسی اقبال چاپ لاهور است که در سال ۱۳۸۵ هـ ش در طی سفرم به لاهور برای شرکت در مراسم سالانه جمعیت تبلیغ از کتاب فروشی فیروز، مشهورترین کتاب فروشی و انتشارات لاهور خریده شده، که پس از شرح در دسترس خوانندگان عزیز قرار گرفته است.

اقبال موحد

اقبال با یقین و ایقان به شریعت و ایمان عقلانی و عرفانی که گواه باور عمیق او، از حاکمیت مطلق الله و پروردگار مهربان بود، ذهن بالنده و پویای خویش را به دستیابی اسرار و رموز خلقت سپرد و برای بازشناسی و بیان اوضاع جهان و قوانین آن و روابط و مناسبات معنوی انسان و کائنات به ابداع دستگاه فکری عارفانه‌ای پرداخت و بدان ارزش و بینشی تازه داد.

وی با پرواز کردن در دورترین افق‌های ذهن، حد و کران مندی تخیل بشری را درهم شکست و گفت:

نشان مرد مؤمن با تو گویم چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

اقبال شدیداً در مقابل شرک ایستادگی کرد و آن را به تمسخر گرفت:

بنده خدا بنده اسباب نیست زندگانی گردش دو لایب نیست

مسلم استی بی‌نیاز از غیر شو اهل عالم را سراپا خیر شو

رزق خود را از کف دو نان مگیر یوسف استی خویش را ارزان مگیر

فراغ از اندیشه‌ی اغیار شو قوت خوابیده‌ای یی‌دار شو

سر این فرمان حق دانی که چیست زیستن اندر خطرها زندگیست ...

اقبال از دوران کودکی نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و صبحگاهان با صدای بلند با آوای دل‌پذیر خود قرآن مجید را تلاوت می‌کرد. کمی که بزرگتر شد، به تقلید از پدرش خواندن نماز شب را نیز آغاز کرد. وقتی در لاهور بود نماز شبش ترک نمی‌شد. عموماً نماز شب را با خشوع و خضوع خاصی می‌خواند. پس از آن با لحن دلپذیری آیاتی از قرآن مجید را تلاوت می‌کرد.

شب‌ها را آن قدر به عبادت می‌گذراند که گاهی اوقات از وقت شام می‌گذشت و او مجبور می‌شد بعضی شب‌ها گرسنه بخوابد. این کار او باعث شده بود که دیگر شب‌ها گرسنه نشود.^۱

اقبال تا زمان نوشتن رساله دکترای خود در فلسفه از طرفداران مسلک وحدت وجودی بود. به همین خاطر است که در کلیات اقبال اشعاری در رابطه با این عربی و منصور حلاج وجود دارد. وقتی اقبال به تحقیق و تفحص برای نوشتن رساله‌ی دکترای فلسفی خود پرداخت به این نتیجه رسید که مسلک وحدت وجودی چندان رابطه‌ی با

۱. جاوید اقبال: زنده رود. ترجمه دکتر شهین‌دخت کامران مقدم، ج ۲، چاپ لاهور ص ۱۳۸

اسلام ندارد. چون وحدت وجود مفهومی فلسفی است در حالیکه توحید مفهومی دینی است، توحید ضد شرک می باشد در حالیکه وحدت وجود ضد کثرت، و چون صوفیه نتوانسته اند این دو مفهوم را از یکدیگر تشخیص دهند به راهی رفته اند که ضد توحید می باشد.

جاوید اقبال به نقل از اقبال نوشته است:

«برای رساله دکترای در دوران مطالعه و تحقیق این مساله را کشف کردم که بیشتر ابعاد مسلک رایج تصوف با اسلام رابطه ای ندارد بلکه حتی می شود گفت با اسلام مغایر است. کتاب فصوص الحکم شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی و کتاب حکمت الاشراق شیخ شهاب الدین سهروردی را با نهایت دقت بیش از ده بار خوانده ام. علم و ذوق این بزرگان هیچ حرفی ندارد لیکن اکثر محتویات این کتابها با اسلام رابطه ای ندارد. حتی نمی توانم آنها را مطابق با عقاید و تعلیمات اسلامی نیز بنامم.»^۱

به علت گستردگی بخش اشعار مربوط به حلاج و ابن عربی، اقبال قادر به جمع آوری این اشعار نشد. لذا وی به دادن بیانیه ای اکتفا نمود.

اندیشه

اقبال می گوید: اگر به کردگار ایمان دارید از هیچکس و هیچ چیز باک نداشته باشید. آتش خویش را در دلهایتان برافروزید. روح ایمان و عرفان و عشق بزرگ انسان پرور را در جانهایتان مشتعل سازید، تا با روح هستی و معنی جان و راز طبیعت و هدف نهایی وجود آشنا شوید:

بنده حق بی نیاز از هر مقام نی غلام او را، نه او را کس غلام

بنده حق مرد آزاد است و بس مسلک و آیینش خدا داد است و بس

اقبال معتقد بود مشیت الهی وظیفه سنگینی بر دوش او نهاده است که می بایست تحرکی در مسلمانان ایجاد کند و آنها را از حالت بهره وار و خواب خرگوشی برانگیزاند و عظمت واقعی شان را به آنها بنمایاند.

اقبال با قدرت زبان و جادوی بیان که از سینه سوخته گداخته و طبع آزاده و شعله سوزان درون آشفته و طوفان سهمگین نهاد سرکش او مایه گرفته بود، آهسته و پیوسته، آشکار و پنهان به پیش رفت، و در ژرفای دل و جان و عقل و احساس مردم

شبه قاره برای نیل به استقلال و رهایی از بند بردگی و بندگی آتشی بر افروخت، بدان سان که آنان از جان گذشتند و سر در کف نهادند، تا سرانجام توانستند به عظمت و سروری دست یابند.

خودآگاهی اسلامی اقبال گرفته شده از حدیث نبوی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بود. اقبال خودشناسی را اولین منزل خداشناسی می‌دانست، و معتقد بود که خودی از ارکان مهم شرف و بزرگی آدمی است. خودی به اصطلاح هسته مرکزی همه موجودات عالم است. خودی همه موانع و سختیها را از برابر خود برداشته و مختار می‌گردد. از فردگرایی به جمع‌گرایی می‌رسد و چنان وجودش گسترده می‌گردد که جهانی می‌شود.

پس از کنفرانس مسلمانان در شبه قاره هند در الله‌آباد و ناامیدی آنها از داشتن کشوری مستقل و متحد بود که یکباره فکر اقبال تغییر یافت و فکر ایجاد کشوری مسلمان در ذهن او تقویت شد. از اینرو دست بکار ساختن و پرداختن کشوری مسلمان در پهنه شبه قاره هند گردید. این بزرگترین موفقیت اقبال به عنوان یک مسلمان در جامعه اسلامی قرن بیستم بود هر چند که اقبال تا زمان استقلال پاکستان (۱۹۴۷ م) زنده نماند تا آرزویش را تحقق یافته ببیند.

اقبال همیشه اظهار می‌داشت:

«من از تاریخ اسلام یک درس بزرگ آموختم و آن این است که در لحظات حساس و بحرانی تاریخ که مسلمین پشت سر گذاشته‌اند، این اسلام بوده که آنان را نجات داده، نه اینکه مسلمین اسلام را نجات داده باشند»^۱

اقبال مسلکی که مردم را از زندگی و تلاش بدور نگاه دارد، زهری مهلک دانسته و پرهیز از آن را توصیه نموده است:

زندگی جهد است و استحقاق نیست جز به علم انفس و آفاق نیست

اقبال طالب قومیت اسلامی بود، هدف او وطن بزرگ اسلامی بود نه مرزهای خاکی، او انسان واقعی را کسی می‌داند که در دایره شرایع اسلام عمل کند ولی از برادری و یگانگی و برابری همه انسانها نیز سخن به میان می‌آورد. زیرا انسان برایش مطرح است و می‌گوید: انسانها اندامهای یک پیکرند و فطرت و سجیت و ساختمان و آرمان واحدی دارند و تقسیم بندیهای جغرافیایی و رده‌گیریهای سیاسی هرگز نباید امت مسلمان را پراکند و صفوفشان را درهم بکوبد:

نه افغانیم و نه ترک و تاریم چمن زادیم و از یک شاخساریم
 تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پرورده‌ی یک نو بهاریم
 اقبال خواهان اتحاد و یگانگی مسلمانان در مبارزه با تجاوز بیگانگان بود و معتقد
 بود غریبها با دزدیدن علوم اسلامی به ترقی و پیشرفت رسیده‌اند و با این پیشرفت
 دست به قلع و قمع ملل ضعیف جهان زده‌اند:
 فریاد زافرنگ و دلاویزی افرنگ فریاد زشیرینی و پرویزی افرنگ
 عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز
 اقبال بی‌ریا و بی‌تکلف دنباله رو عرفان واقعی است. پایه و اساس فکر و فلسفه او
 ماخوذ از قرآن و سنت است.
 وی این نظریه را عنوان کرد که روشنفکران متعهد باید چهارچوب فکری خود را
 با قرآن و سنت تطبیق دهند، زیرا بدون آن بی‌چهره و بی‌هویت خواهند بود:
 زنده رود از خاکدان مابگو از زمین و آسمان مابگو
 خاکی و چون قدسیان روشن بصر از مسلمانان بده ما را خبر

مبارزات

یکی از مسلمانان هندی نوشته است:

«اقبال مانند مسیح در میان ما ظهور کرده است. بدنهای مرده را به حرکت درآورده
 و در آنها زندگی تازه پدیدار نموده است. نکته آفرینی اقبال از فکرهای گوناگون
 وحدت ایمانی پیدا کرده است و منطقی را که فقط به مدرسه محدود می‌شد به
 صورت یک پیام جهانی درآورده به دنیا عرضه داشته است».^۱
 اقبال یک مصلح و متفکر انقلابی اسلامی و یک رهبر ضد استعمار بود که خود را
 مسئول و متعهد زمان و جامعه خویش می‌دانست. او یک تعهد وسیع و عمیق فکری و
 انسانی داشت که مسأله ضد استعماری بودن یکی از لوازم جبری و قطعی آن بود. در
 دهه سوم قرن بیستم اقبال رهبری حزب مسلم لیگ هندوستان را به عهده داشت. هدف
 این حزب جلوگیری از حل شدن مسلمانان شبه قاره در اکثریت هندوها بود. و فکر
 کشور و سرزمین جداگانه‌ای برای مسلمانان شبه قاره را از افکار اقبال گرفت.

۱. زنده رود جلد دوم، ص ۳۳۶.

در سال ۱۹۲۰م اقبال از عضویت کمیته استانی طرفداران خلافت کناره گیری کرد. اقبال از همان ابتدای تأسیس این کمیته نسبت به اهداف آن کمیته چندان خوش بین نبود. بعلاوه وی بخوبی از وجود افرادی شیطان صفت که به عضویت کمیته درآمده بودند آگاهی داشت. وقتی در سال ۱۹۱۹م هیئت از کمیته مزبور برای دادن پیشنهاد عدم تجزیه ممالک عربی از عثمانی به لندن رفت اقبال مخالفت خود را به هیئت مزبور اعلام داشت و تأکید نمود که رفتن آنها به انگلیس تنها در جهت منافع آن کشور خواهد بود.

بعد از شکست سفر هیئت مزبور طی نامه‌ای اقبال به سلیمان ندوی^۱ نوشت و در آن خاطر نشان ساخت که همچنان که قبلاً اعلام کرده بود این سفر هیچ نتیجه‌ای دربر نداشت و در آن نامه دلایل استعفای خود از کمیته حفاظت از خلافت را اعلام داشت.^۲

یکی از اهداف اقبال اتحاد بین مسلمین شبه قاره بود و اقبال راه رسیدن به این اتحاد را فتوای دسته جمعی علما از هر طیف فکری را ضروری میدانست. جاوید اقبال به نقل از پدرش (اقبال) نوشته است:

«اکنون تنها راهی که به نظر من می‌رسد و می‌دانم از لحاظ شرعی بهترین راه است این است که علما در جایی جمع شوند و به اعتراضات مردم گوش دهند، پس از بررسی و بحث جامع برنامه‌ای جهت مسلمانان و نهضت ترک موالات (جنبش عدم همکاری با حزب گاندی) تنظیم نمایند. من پیشنهاد مولانا ابراهیم را به این دلیل تأیید می‌کنم که دیگر حرفی در میان نباشد و هیچ شک و شبهه‌ای وجود نداشته باشد، جلسه‌ای تشکیل شود که فتوای آن بر هر مسلمان با هر طرز فکر حجت باشد و دیگر برای کسی جای اعتراضی باقی نماند.

کسانی که فکر می‌کنند اوضاع فعلی صرفاً جنبه سیاسی دارد و فقط خبرگان سیاست می‌توانند درباره‌ی این موضوع تصمیم بگیرند و مسند نشینان پیغمبر ص با این اوضاع سر و کاری ندارند، از نظر ناقص من سخت در اشتباه بسر می‌برند، که در نتیجه

۱. سید سلیمان ندوی (۱۸۸۴-۱۹۵۳م) در پنته هند متولد شد. بر زبان و ادب فارسی و عربی تسلط کامل داشت. شاگرد و جانشین علامه شبلی نعمانی بود. شبلی نعمانی در زمان حیات خویش توانست کتاب «سیره النبی» را به اقام برساند. سید سلیمان آن را به پایان رساند. سید مدتها سردبیر مجله معارف اعظم گره هند بود. بعد از تقسیم شبه قاره به پاکستان رفت و در همان جا وفات یافت. تألیفات مهم وی عبارتند از: ارض القرآن، رحمت عالم، حیات شبلی، و خطبات مدارس.

۲. زنده رود ج ۲ ص ۳۵۹

عدم شناخت شرع، حقایق و تاریخ اسلام است. در هیچ موردی از اوضاع زندگی ملت نیست که فقهای اسلام آنها را بررسی نکرده باشند. اگر مسلمانان از این قانون خدادادی استفاده نکنند از بدشانسی آنان است. برای مسلمانان نه آقای گاندی اسوه حسنه است نه ارشاد آنها در طی طریق هدایت و راهنمای آدمیان است. برای هر کار مسلمانان چه فردی باشد چه اجتماعی، باید از قرآن کریم و اعمال رسول خدا سرمشق گرفت. نظامی که با این دو یکسان باشد باید بر آن عمل کرد. نباید حتی این فکر را نیز به خود راه داد که راه و نظام کار بر طبق برنامه‌ی آقای گاندی است و جز این نیست. از نظر اسلام هیچ کار مسلمانان چه انفرادی و چه اجتماعی از نظر مذهب دور نیست.

بر خلاف سایر مذاهب، اسلام بر هر بُعدی از ابعاد زندگی حکمی صادر کرده است، سیاستی که از مذهب دور باشد، ضلالت و گمراهی است، و مذهبی که در احکام خود تمام احتیاجات بشری را مدنظر ندارد، یک نوع رهبانیت ناقص است. حقیقت این است که بعضی از افکار غربی همانند زهری نامرئی در حال رخنه در مغزهای ماست. یکی این است که سیاست و مذهب رابطه‌ای با یکدیگر ندارند. «اگر نوجوانان ما بر این عقیده هستند و دیگران را هم بر این عقیده می‌خوانند، آنان حتی فکر این را نمی‌کنند که این افکار برای اسلام همچون سمی کشنده هستند»^۱.

اگر پیشنهاد اقبال مورد قبول واقع می‌گشت و در شبه قاره کنفرانسی تشکیل می‌یافت، متشکل از علمای مکاتب مختلف، نه تنها تمام مسائل حل می‌شد، بلکه الگویی برای نسل‌های آینده و اجتماعات بعدی می‌گردید، متأسفانه در آن دوره پرجوش و خروش نه علما و نه رهبران سیاسی هیچ کدام اقبال را یاری نمودند. یکی دیگر از عللی که باعث شد اقبال از همکاری با نهضت ترک موالات به رهبری گاندی خودداری کند مساله تعلیم بود. خواسته‌ی نهضت ترک موالات این بود که دانشجویان از رفتن به کالج‌های دولتی خودداری کنند و به جای آن دانشجویان مسلمان به مراکز آموزشی حزب کنگره بروند. اقبال می‌دانست که مراکز آموزشی کنگره در مناطق مسلمان نشین به ظاهر اسلامی هستند، لیکن در باطن سخنگوی قوم متحد بودند تا امت مسلمان. سید سلیمان اشرف از علیگره چنین نوشته است:

«مسلمانان در تمام هندوستان فقط سه کالج دارند: علیگره، لاهور و پیشاور، در حال حاضر در سراسر هندوستان ۱۲۵ کالج وجود دارد سه تای آنها متعلق به مسلمانان و ۱۲۲ تای آن متعلق به هندوها است. اگر کالج‌های دولتی که تعدادشان ۳۴ واحد می‌باشد از این رقم کسر شود ۸۸ کالج که همه آنها متعلق به هندوها است باقی می‌ماند. از این تعداد ۲۲ واحد آنها از دولت اصلاً کمک مالی نمی‌گیرند و ۶۶ واحد بقیه مخارج خود را از کمک مالی دولت تأمین می‌کنند. حال نسبت ۳ و ۸۸ را به دقت ملاحظه نمایی و بعداً تصمیم بگیرید. آیا مراکز آموزشی مسلمانان در هندوستان را باید تقویت کرد یا به باد داد؟ در تمام کالج‌ها مجموعاً ۴۶۴۳۷ دانشجوی هندوستانی وجود دارند. از این تعداد مجموع دانشجویان مسلمانان ۴۴۷۵ تن است بقیه دانشجویان هندواند. گفته می‌شود که هندوها ۲۴۰ میلیون نفر و مسلمان هفتاد میلیون نفر هستند. به این نسبت اگر مسلمانان سه کالج دارند هندوها باید ۱۲ کالج داشته باشند.

اگر تعداد مسلمانان در کالج‌ها چهار هزار تن باشد تعداد هندوها شانزده هزار تن می‌باشد هنگامی که آمار نشانگر واقعیت است پس ضرر زیر و رو کردن مسأله تقسیم متوجه چه کسی می‌شود؟^۱

هزاران مسلمان به پیروی از نهضت ترک موالات مراکز آموزشی، عضویت شوراهای خرید اجناس انگلیسی را تحریم کردند و به زندان افتادند. در این شرایط سخت که فداکاری مسلمانان باعث تقویت هرچه بیشتر هندوها می‌شد اقبال با همت بلند و والایی که داشت از تعطیلی سه کالج اسلامی جلوگیری کرد. برای اینکه نقش اقبال را در حفظ هویت مسلمانان شبه قاره بخوبی درک کنیم نظری اجمالی به اهداف هندوها می‌افکنیم:

اهداف هندوها

حزب سوراجی‌ها به رهبری پاندیت مولتی لعل نهرو، مسلمانان را وادار نمود که با اصول انتخاب مشترک موافقت کنند، در عوض در مناطق پنجاب و بنگال فرصت داده شود اکثریت آنها به روی کار بیایند. البته در آن مناطق مسلمانانی می‌توانستند سر کار بیایند که سراپا در خدمت حزب سوراجی‌ها باشند. به هر حال بر خلاف احزاب دیگر هندوها، حزب هندو مهاسبها همیشه با جدا بودن از مسلمانان موافق بوده است.

این گروه در سال ۱۹۲۴ بر حزب کنگره تسلط یافت. چون از نظر آنها کنگره دیگر قادر نبود از منافع آنها محافظت کند. این حزب در انتخابات شوراها کنگره را شکست داده در سیاست هندوستان مقام مهمی را کسب کرد. در پنجاب بیشتر رهبران سیاسی هندو وابسته به حزب هندو مهاسبها بودند. در همین دوران هندو مهاسبها تحت تأثیر پاندیت مدن موهن مالویه نهضت «سنگهتن»^۱ را آغاز کردند که هدف آن تقویت نیروی نظامی هندوها بود. به همراه آن نهضت «شدهی»^۲ آغاز شد که از طریق آن قرار بر این شد که مسلمانان عقب مانده را از لحاظ اقتصادی به گروه‌های هندو داخل نمایند. به گفته لال هر دیال برنامه جدید هندو مهاسبها به شرح زیر بود:

در پنجاب و هندوستان انحصار ملت هندو بر حصول این چهار هدف بنیان گذاشته شده است:

اول: هندوها سنگهتن (یعنی هندو عسکریت)

دوم: هندو راج (سلطنت هندوها)

سوم: هندو کردن تمام مسلمانان در سراسر هندوستان (شدهی)

چهارم: پیروزی بر مناطق مرزی و افغانستان و برگرداندن مسلمانان آنجا به فرقه‌ی هندو ئیزم.

تا زمانی که قوم هندی به این چهار هدف نرسد، سلامتی پسران و دختران در خطر خواهد بود و حفظ نسل هندو ناممکن خواهد شد. همان طور که اگر شیشی در چشم انسان داخل شود باید آنرا از چشم بیرون آورد.

به همین جهت وارد کردن مسلمانان و عیسویان به کیش هندو لازم است. اگر هندوها به معنای واقعی می‌خواهند از خود محافظت کنند باید افغانستان و مناطق مرزی کشور را اشغال نموده و قبایل کوهستانی آنجا را به فرقه هندو وارد نمایند»^۳

۱. هندوها تصور می‌کردند که پس از رفتن انگلیسها از شبه‌قاره آنها مطمئناً با مسلمانان درگیر خواهند شد. بدین منظور می‌خواستند که جوانان خود را از لحاظ نیروی جسمانی و نظامی قوی سازند و تشکیلاتی که در این مورد ترتیب دادند، به نهضت سنگهتن معروف شد. زنده رود ج ۲ ص ۴۴۴.

۲. شدهی: جنبشی از طرف هندوها بود که می‌خواستند مسلمانان شبه‌قاره را به مذهب هندو برگردانند زیرا آنها تصور می‌نمودند که این مسلمانان قبلاً هندو بوده‌اند و بعداً تحت تأثیر معنوی متصوفین مسلمان این منطقه مسلمان شده‌اند، و «اشده» یعنی بد شده. و اکنون با برگشت به دین خود «شدهی» یعنی خوب می‌شوند. زنده رود، ج ۲ ص ۴۴۴.

۳. زنده رود ج ۲ ص ۴۴۵

سپس هندو مهاسبها جلسه‌ای در کلکته تشکیل داد در آن جلسه این موضوع به تصویب رسید که تمام فرقه‌های هندو باید با هم متحد شوند و زبان هندی زبان تمام کشور شود.

این جریان هندوئیزم چیزی نبود که بتوان آن را دست کم گرفت لذا اقبال در پی آن بود که مسلمانان خود تشکیلاتی جدا از هندوها داشته باشند. وی منشی دانشگاه لاهور بود و رهبری انجمن حمایت مسلمانان لاهور (حزب مسلم لیگ پنجاب) را به عهده داشت. دشمن نیز دقیقاً دانشگاه لاهور را نشانه گرفته بود و در صدد آن بود که بنام وحدت هندوستانها آن دانشگاه را از چنگ مسلمین بدر آورد. اقبال نیز بیکار ننشست، وی با کمک هم فکرائش بویژه محمد علی جناح توانست حزب مسلم لیگ را در سال ۱۹۲۴ بازسازی کند و در سال ۱۹۳۰م خود به ریاست آن حزب انتخاب شود.

بدین ترتیب اقبال اکثر مسلمانان شبه قاره را در یک حزب سراسری و نیرومند گرد هم آورد و نطفه ایجاد کشور پاکستان که در موقع استقلال شامل دو کشور بنگلادش و پاکستان بود را پایه گذاری کند.

مخالفان اقبال

جاوید اقبال مخالفان اقبال را در شش گروه طبقه بندی کرده است:^۱

گروه یکم: نخستین گروه مخالفان اقبال را اهل زبان لکهنو و دهلی تشکیل می دادند. آنها به زبان اردو صحبت می کردند و می گفتند: اقبال زبان اردو را خوب نمی داند و اشتباهاتی در بکار بردن این زبان دارد. این گروه در لکهنو و دهلی زندگی میکردند اعتراضات آنها جنبه دیگری نیز داشت. بعضی از معترضان که اهل سخن نیز بودند سبک شعر گذشته را می پسندیدند، و مایل به ادامه آن طریق بودند: به نظر آنها اگر می گساری و عشق بازی با زیبا رویان وجود نداشته باشد، شاعری نیز محال می گردد.

گروه دوم: دومین گروه مخالفان اقبال را افراد مذهبی کم علم و تنگ نظر تشکیل می دادند که روز به روز بر تعداد آنها افزوده می گشت. علمای مرتجع و کهنه گرا که دشمنان سر سخت سید احمدخان بودند با هر کسی که بر طبق نیاز زمان عنوانی از ضرورت تغییر در علم کلام و فقه به میان می آورد مخالف بودند و وی را غریزه و

۱. زنده رود ج ۲ صص ۱۲۷ - ۱۳۷ با تلخیص.

اهل بدعت می دانستند. آنها متحد کنگره بودند و در نهضت ترک موالات شرکت داشتند و به پیروی از کنگره خواهان تعطیلی دانشگاه اسلامی لاهور بودند که اقبال منشی گری آن را به عهده داشت. وقتی اقبال از ابن سعود طرفداری کرد دسته ای از آنها که مخالف ابن سعود بودند علیه دسته موافق ابن سعود فتوای کفر صادر نمودند اقبال نیز از این فتوا مصون نماند. این فتوا در سراسر هندوستان آشوب به پا کرد مردم معتقد بودند وقتی شخصیتی مانند اقبال کافر خوانده شود پس چه کسی مسلمان واقعی است. سید سلیمان ندوی در روزنامه زمیندار این فتوا را طی مقاله ای احمقانه خواند.

اقبال در حق این گروه در ارمغان حجاز سروده است:

به آن قوم از تو می خواهم گشادی فقیهش بسی بقینی، کم سوادی
بسی نادیده را دیده ام من مرا ای کاش مادر نه زادی

گروه سوم: سومین گروه مخالفان اقبال را پیروان فرقه احمدی معروف به فرقه قادیانی تشکیل می دادند. احمد در ده قادیان استان پنجاب دنیا آمد. بنا بر ادعای پیروانش در چهل سالگی از طرف خداوند به احمد وحی شد. احمد در سال ۱۸۹۰ بعثت خود را به حیثیت مسیح موعود و مهدی موعود اعلام نمود. احمد در سال ۱۹۰۸ وفات یافت. قادیانی ها در ابتدا سعی کردند شخصیتی مانند اقبال را معتقد به این فرقه نمایند وقتی موفق نشدند دست به کار رسوا کردن اقبال شدند. اقبال با اقدامات سنجیده توانست این فرقه را از جمع مسلمانان بیرون براند.

گروه چهارم: چهارمین گروه از مخالفان اقبال را مشایخ ظاهر بین تشکیل می دادند. اقبال احترام زیادی برای صوفیان اصیل و کرام گذشته قائل بود. و همیشه اذعان می کرد که آنان رسالت بزرگی در تعلیم روحانیون بر دوش داشتند و خدمات مؤثری در گسترش و تبلیغ اسلام، در هندوستان انجام داده اند. اقبال اکثر اوقات در مجالس آنان می نشست. از صوفیان مورد علاقه او حضرت نظام الدین محبوب الهی، حضرت شیخ احمد سر هندی ملقب به مجدد الف ثانی و حضرت علی هجویری داتا گنج را می توان نام برد. وقتی اقبال پاره ای از اشعار حافظ را مورد انتقاد قرار داد با سلیلی از اعتراضات و انتقاد از سوی صوفیه روبه رو شد.

نه با ملانہ با صوفی نشینم تو می دانی که من آنم نه اینم
نویس الله بر لوح دل من که هم خود را هم او را فاش بینم

گروه پنجم: پنجمین گروه مخالفین اقبال را کمونیستها تشکیل می دادند. کمونیستها سعی کردند اقبال را به طرف خود بکشند لذا پس از انتشار «خضر راه» و پیام مشرق در روزنامه‌ی خود نوشتند:

«اقبال نه تنها یک اشتراکی است، بلکه یک مبلغ بزرگ اشتراکیت نیز می باشد.»
در تکذیب این مطلب اقبال در بیانیه‌ای که در روزنامه زمیندار منتشر ساخت نوشت:

«من مسلمان هستم و بر این عقیده‌ام که بهترین علاج امراض اقتصادی اجتماعات انسانی توسط قرآن کریم ارائه شده است. به عقیده من کسی که مرام کمونیستی داشته باشد، مثل این است که از حیطه اسلام خارج شده باشد.»

لذا کمونیستها به اقبال تهمتهای ناروایی زدند از جمله اینکه اقبال سر سپرده انگلستان استعمارگر است و منتظر است با یک اشاره انگلستان هندوستان را تکه تکه کند.

گروه ششم: سر دسته ششمین گروه مخالف اقبال سر شادی لعل هندوی متعصبی بود که در پنجاب اقامت داشت او هر گز نمی توانست تحمل نماید که یک مسلمان هوشمند و با ذکاوت ترقی نماید و یا در آستانه پیشرفت قرار گیرد. دسته ششم همه کسانی را که با اقبال ملاقات می کردند به مأموران انگلستان معرفی می نمودند و آنها را از گفتگویی که بین آنها رد و بدل می شد آگاه می کردند. از سال ۱۹۲۰ به بعد نهضت ترک موالات به وجود آمد دشمنی این گروه با اقبال شدت گرفت و رسوا نمودن اقبال یکی از اهداف آنها بود.

اقبال و عرفای بزرگ ایران زمین

اقبال در حقیقت مروج فرهنگ غنی ایران اسلامی بود. او برای بیان این رسالت بزرگ زبان اردو را کافی و کامل ندانست، بدین سبب رو به زبان وسیع فارسی آورد. و مهمترین اشعار فلسفی عرفانی خویش را به زبان فارسی سرود و از این راه نیز در این ساحت پهناور هنرنمایی کرد.

اقبال در شعر فارسی سبک جدیدی به وجود آورد که باید آن را مکتب اقبال نامید. اقبال از اکثر عرفای ایرانی در اشعارش یاد کرده است از جمله فردوسی، عطار نیشابوری، نظامی گنجوی، منوچهری دامغانی، سنایی غزنوی، خاقانی شیروانی، انوری ایبوردی، اوحدالدین کرمانی، قطران تبریزی، حکیم عمر خیام، خواجه عبدالله

انصاری، عبدالرحمان جامی، معین‌الدین چشتی، مسعود سعد سلمان، و باباطاهر عریان همدانی. اما بیشتر از همه از مولوی، سعدی و حافظ تأثیر پذیرفته است.

اقبال و مولوی

اقبال از انسان جدید غرب، همان قدر متغیر بود که از انسان مرده شرق، وی مانند مولانا جلال‌الدین رومی در جست‌وجوی یک انسان واقعی بود که حقیقتاً کامل باشد. به همین علت آغاز مثنوی را با ابیات مولوی شروع کرده است.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
زین همراهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
گفتم که یافت می‌نشود جسته‌ایم ما گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

در حقیقت می‌توان گفت اقبال تجلی روح مولوی بود که در این عصر طلوع نمود و بجاست که او را رومی عصر بنامیم. وی مثنوی‌های «اسرار خودی» «رموز بی‌خودی»، «بندنامه»، «جاویدنامه»، «مسافر»، «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» را به تقلید از مولوی سروده و حتی مثنوی اسرار خودی را با اشعار مولوی شروع کرده است.

راز معنی مرشد رومی گشود فکر من در آستانش در سجود

اقبال در مثنوی چه باید کرد ضمن ارادت به مولوی او را مرشد خود می‌داند:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر کاروان عشق و مستی را امیر
منزلش برتر ز ماه و آفتاب خیمه را از کهکشان سازد طناب
نور قرآن در میان سینه‌اش جام و جم شرمنده از آینه‌اش
از نی آن نی نواز پاک زاد باز شوری در نهاد من فناد

پیوند فکری اقبال با مولوی

چه در بینش جهان‌بینی و خداشناسی و چه در مبارزه با ظلم و ستم و متجاوزان و چه در اندیشه‌های عمیق عرفانی اقبال کاملاً پیرو مولوی است. همچنان که مولوی آرزوی شیر خدا و رستم دستان می‌کند تا مغولان را درهم بکوبد:

زین همراهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

جانم ملول گشت زفرعون و ظلم او آن نور روی موسی عمرانم آرزوست
اقبال نیز در دوره ستم گستری انگلیس در شبه قاره بر صوفیان ترک دنیا کرده و
راه زهد استعمار پسند اختیار نموده فریاد می زند:

در عمل پوشیده مضمون حیات لذت تخلیق قانون حیات
خیز و اخلاق جهان تازه شو شعله پرکن تو خلیل آوازه شو
با جهان نامساعد ساختن هست در میدان سپر انساختن
مصر هم در امتحان ناکام ماند استخوان او ته اهرام ماند

مولوی

آن کس که سنت با جماعت ترک کرد در چنین مسیح، نه خون خویش خورد
هست سنت ره، جماعت چون رفیق بی ره و بی یار، افتی در مضیق

اقبال

فرد را ربط جماعت رحمت است جوهر او را کمال از ملت است
تا توانی با جماعت یار باش رو نسق هنگامه‌ی احرار باش
حرز جان کن گفته‌ی خیر البشر (ص) هست شیطان از جماعت دور

اقبال به سعدی شیرازی علاقه وافر داشته و اشعار زیادی از وی نقل و تضمین و استقبال نموده
است. در ضمن بعضی از تراکیب مورد استفاده سعدی را نیز به کار برده است:

سعدی

تو هم گردن از حکم داور مپیچ که گردن نه پیچد ز حکم تو هیچ

اقبال

تا توانی گردن از حکمش مپیچ تا نیچد گردن از حکم تو هیچ

سعدی

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

اقبال

بنی آدم اعضای یک دیگرند
 دماغ از خرد زاست از فطرت است
 یکی کار فرما، یکی کار ساز
 نبینی که از قسمت کار زیست
 همان نخل را شاخ و برگ و برند
 اگر با زمین ساست، از فطرت است
 نیاید ز محمود کار ایاز
 سراپا چمن می شود خار زیست

سعدی

اگر عز جاه است گر ذل و قید
 من از حق شناسم نه از عمر و وزید

اقبال

علم حق غیر از شریعت هیچ نیست
 اصل سنت جز محبت هیچ نیست

سعدی

ای تماشاگاه عالم روی تو
 تو کجا بهر تماشا می روی

اقبال

ای فلک مشت غبار روی تو
 همجو موج آتش نه با می روی
 ای تماشاگاه عالم روی تو
 تو کجا بهر تماشا می روی

سعدی

خشت اول گر نهد معماری کج
 ناثر یا می رود دیوار کج

اقبال

چونکه معمار حرم خشت اول کج نهد
 خوی بپا بچه شاهین می دهد

سعدی

مرد خدا به مشرق و مغرب غریب نیست
 چندان که می رود همه ملک خدای اوست

اقبال

خندید و دست به شمشیر برد و گفت

هر ملک، ملک ماست که ملک خدای ماست^۱

۱. اشاره به سردار رشید اسلام فاتح اسپانیا طارق بن زیاد، وقتی از تنگه جبل طارق گذشت و به اسپانیا رسید به لشکریانش دستور داد تا کشتی ها را آتش بزنند وقتی لشکریانش اعتراض نمودند، طارق خندید و گفت: هر ملکی، ملک ماست مادام که ملک خدای ماست.

پیوند فکری اقبال با حافظ شیرازی

حافظ

ای فروغ ماه حسن، از روی رخشان شما آب روی خوبی از چاه زنخدان شما

اقبال

چو چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم، جان من و جان شما

حافظ

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

اقبال

از نوا بر من قیامت رفت و کس آگاه نیست پیش محفل جز بم و زیرو مقام و راه نیست

حافظ

سرم خوش است و به بانک بلند می گویم که من نسیم حیات از پیاله می جویم

اقبال

به این بهانه در این بزم محرمی جویم غزل سرایم و پیغام آشنا گویم

حافظ

کنون که در این چمن آمد گل از عدم به وجود بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود

اقبال

بهار تا به گلستان کشید بزم سرور نوای بلبل شوریده جسم غنچه گشود

حافظ

اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادیبست زبان خموش و لیکن دهان پر از عربیست

اقبال

به شاخ زندگی ما نمی ز تشنه لبی است تلاش چشمه حیوان دلیل کم طلبی است

حافظ

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند

اقبال

جهان عشق نه میری، نه سروری داند همین بس است که آیین چاکری داند

هزار خیر و صد گونه اذدر است اینجا نه هر که نان جوین خورد حیدری داند

حافظ

خیز و در کاسه رز آب طریناک انداز

پیشرزان که شود کاسه‌ی سر خاک انداز

اقبال

ساقیا بر جگرم شعله غمناک انداز

دگر آشوب قیامت به کف خاک انداز

حافظ

بیا که قصر امل سخت سست بنید است

بیار باده که بنیاد عمر بر بادست

اقبال

بیا که ساز فرنگ از نوا برافزاده است

درون پرده‌ی او نغمه نیست فریاد است

حافظ

در ازل پرتو خُست ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

اقبال

عقل چون پای در این راه خم اندر خم

شعله در آب دوانید و جهان بر هم زد

زد

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند

پیر ما هر چه کند عین عنایت باشد

حافظ

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟

منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟

اقبال

عرب که باز دهد محفل شبانه کجاست

عجم که زنده کند رود عاشقانه کجاست

حافظ

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان

که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان

اقبال

حلقه بستند سر تربت من نوحه گران

دلبران، زهره‌وشان، گلبدنان، سیم ایران

حافظ

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

اقبال

زندگی جوی روان است و روان خواهد بود

این می کهنه جوان است و جوان خواهد بود

حافظ

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدایان را

اقبال

به ملازمان سلطان خبری دهم ز زاری

که جهان توان گرفتن به نوای دلنوازی

حافظ

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

اقبال

به دست ما نه سمرقندی و نی بخاراییست

دعا بگو ز فقیران به ترک شیرازی

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

فریدون اسلام نیا

۸۶/۹/۶